

دکتر کریگ کینر، اعمال رسولان، سخنرانی ۵

معجزات و بشارت

کریگ کینر و تد هیلدبرانت © 2024

من دکتر کریگ کینر هستم در حال تدریس در مورد کتاب اعمال رسولان. این جلسه ۵، معجزات و بشارت است.

یکی از برادر شوهرم، همان که سمت راست من نشسته، اگر از روبرو به عکس نگاه کنید، استاد عهد جدید در یک مدرسه علمیه در کامرون است.

و او، و همچنین رئیس حوزه علمیه، که کشیش یک کلیسای بزرگ در یائونده، کامرون نیز هست، هر دو مرا با این مرد، کشیش آندره ممدزه، آشنا کردند و هر دو اعتبار او را تأیید کردند. و او تعدادی از داستان‌های شفا را به من گفت. آنها به من گفتند که خداوند او را از این طریق برکت داده است.

یکی از این روایت‌ها، روایت دختری به نام اولیو بود که شش سال داشت. و در بیمارستان فوت او اعلام شده بود. و والدینش بی‌صبرانه منتظر اتفاقی بودند.

آنها سعی کردند نظر پزشک دیگری را هم جویا شوند، اما پزشکان موافق بودند که او مرده است. کاری از دستشان برنمی‌آمد. بنابراین والدین کودک را به کلیسا آوردند، او را به دفتر کشیش بردند و روی میزی در آنجا خواباندند.

و دستیار کشیش، چون تازه داشتند آماده می‌شدند که جلسه دعا را شروع کنند، حالا عصر بود، شاید تقریباً هشت ساعت از مرگ کودک گذشته بود. او صبح فوت کرد. حالا ساعت ۶ بعد از ظهر است. او را روی میز گذاشتند.

آنها می‌گفتند، لطفاً، می‌توانید دعا کنید؟ و معاون کشیش می‌گفت، اینجا سردخانه نیست. اینجا بیمارستان نیست. اینجا کلیسا است.

خواهش می‌کنم، ما از این بابت بسیار متأسفیم، اما لطفاً جسد را بیرون ببرید. و کشیش آندره گفت، نه بگذارید دعا کنم. من فقط احساس می‌کنم که خداوند می‌خواهد من دعا کنم.

شما بیرون می‌روید و جلسه دعا را شروع می‌کنید. بنابراین، دستیار او برای شروع جلسه دعا بیرون رفت و او برای اولیو دعا کرد. خوب، کمی بعد در طول جلسه دعا، کشیش، والدین و اولیو وارد جلسه دعا شدند و دستیار کشیش را شوکه کردند.

در پایان کشیش آندره که این ماجرا را برای من تعریف می‌کرد، و اتفاقاً، او این ماجرا را پنج سال بعد برایم تعریف می‌کرد. دختر هنوز حالش خوب بود. بعد از اینکه این ماجرا را برای من تعریف کرد، مترجم رو به من کرد و آنها به زبان فرانسه صحبت می‌کردند.

من کمی فرانسوی می‌فهمم. با توجه به اینکه همسر فرانسوی‌زبان است، در فرانسه آنقدر که باید خوب نیستم. اما در هر صورت، من یک مترجم داشتم، اما او رو به من کرد و گفت، راستش را بخواهید، من این داستان را قبلاً یک بار شنیده‌ام.

، من این را از دستیار کشیش شنیدم. بنابراین، او هنوز حالش خوب است. اما همچنین، من از کنگو برازاویل جایی که همسر اهل آنجاست، بازدید کردم و او مرا با تعدادی از مردم آنجا آشنا کرد.

اینها همه اهل کلیسای انجیلی کنگو بودند. این فرقه اصلی پروتستان در کنگو، بزرگترین فرقه پروتستان در کنگو برازاویل است. کنگو برازاویل کشور نسبتاً کوچکی است.

در آن زمان حدود سه میلیون نفر جمعیت داشت و کاتولیک‌ها در آنجا بسیار بیشتر از پروتستان‌ها بودند. بنابراین، این فرقه، یادم نیست چند نفر جمعیت داشت، اما کمتر از یک میلیون نفر است. همه این مثال‌ها از این فرقه است، نه به این دلیل که آنها تنها کسانی هستند که چنین شهادت‌هایی دارند، بلکه به این دلیل که اینها افرادی هستند که همسر می‌شناخت و ما توانستیم با آنها صحبت کنیم.

یکی از آنها در عکس قبلی بود، کشیش سوامی، رئیس فرقه، در مورد بزرگ شدن پسر خودش روایتی داشت. همسر او را می‌شناسد. بقیه از دوستان بسیار نزدیک خانواده بودند.

یکی از آنها ژان مابایلا است. او خادم کلیسای انجیلی کنگو است. او سه روایت از شاهدان عینی را به من ارائه داد.

من او را به عنوان یکی از شاهدان به حساب می‌آورم، اما در برخی از این موارد، شاهدان دیگری نیز در دسترس بودند که آنجا بودند، از جمله شخصی به نام امانوئل، و در یکی از موارد، یکی از برادرزاده‌هایم که او نیز امانوئل نام داشت. اما یکی از روایت‌هایی که او به من داد، مربوط به کودکی بود که مرده به دنیا آمد. ژان مابایلا در طول جنگ کنگو ماما بود.

او توسط سازمان بهداشت جهانی آموزش دیده بود و به تولد این کودک کمک کرد. کودک با بند ناف پیچیده دور گردنش به دنیا آمد و نفس نمی‌کشید. او از قبل موهایش خاکستری شده بود.

کاملاً مشخص بود که او قبلاً در رحم مادر مرده بود. پدر فوراً بیرون رفت و شروع به ساختن تابوت کرد. اما ماما ژان، آنطور که محلی‌ها صدایش می‌کنند، و دو نفر دیگر، مادر و زن دیگری که آنجا بود، با هم متحد شدند و دعا کردند.

و وقتی پدر از ساختن تابوت برگشت، فهمید که تمام آن کارها را بی‌فایده انجام داده، چون بچه زنده بود. و آنها نام او را میل‌گریس گذاشتند، به معنای لطف هزار برابر. او اکنون به مدرسه می‌رود.

یک مثال دیگر، و این مثالی است، به یک معنا، حتی نزدیک‌تر به درون خانواده، زیرا این مثالی از پاپا آلبرت بیسوئی و همسرش، جولیان بیسوئی است. و اینجا من و همسر هستیم. پاپا بیسوئی، سال‌ها پیش، بازرس مدرسه در اتومبیه در شمال کنگو بود.

و یک روز داشت از دفترش برمی‌گشت، و دید که جمعیتی دور یک دختر مرده جمع شده‌اند. لازم نیست در مورد این دختر، این یکی، خیلی مبهم بگویم چون این یکی، طبق گفته‌ی او، حدود هشت ساعت طول می‌کشد. و او صبح مرده بود.

آنها او را پیش شفادهندگان سنتی مختلفی برده بودند که حیوانات مختلفی را قربانی کرده بودند. گیاهان دارویی یک چیز هستند، اما این بار آنها ارواح را قربانی می‌کردند و سعی داشتند او را به زندگی برگردانند. آنها خون را به دهان، بینی، چشم‌ها و گوش‌هایش مالیده بودند.

و حالا جسدش آنجا جلوی خانه آلبرت بیسوئی افتاده بود. و پاپا بیسوئی گفت، چرا این جسد را اینجا آورده‌اید؟ و آنها گفتند، خب، ما همه این راه‌های دیگر را امتحان کردیم. بنابراین، ما داریم سعی می‌کنیم ببینیم آیا خدای مسیحی می‌تواند کاری انجام دهد یا نه.

و او پاسخ داد، چرا او را آخرین بار به اینجا آوردی؟ تو باید از همه این ارواح دیگر روی برگردانی و به خدای حقیقی و زنده روی آوری. او او را به کناری برد. حدود نیم ساعت دعا کرد و سپس او را زنده به آنها بازگرداند.

خب، این موضوع در این روستا خیلی تأثیر گذاشت. آنقدر که دفعه بعد که کودکی می‌مرد، دوباره دنبالش می‌گشتند، اما او خارج از شهر بود و داشت مدرسه‌ای را در جای دیگری بازرسی می‌کرد. آنها همسرش ژولین، را پیدا کردند و از او خواستند که برای دعا بیاید.

و او این کار را کرد. و او گفت، خداوند به او قدرت انجام این کار را داده است، زیرا بعد از اینکه این کار را انجام داد، با خود گفت، چطور ممکن است من این کار را انجام داده باشم؟ اما او به خداوندی که لازاروس را زنده کرد، دعا کرد. دوباره، با ذکر آن روایت.

و کودک به زندگی برگشت. بنابراین، از آنها پرسیدم، آیا تا به حال برای کودکانی که به زندگی برنگشته‌اند یا هر کس دیگری که به زندگی برنگشته‌اند دعا کرده‌اید؟ و آنها گفتند، نه، ما هرگز برای بازگشت کس دیگری به زندگی دعا نکرده‌ایم. این فقط چیزی بود که خدا انتخاب کرد، و می‌تواند باشد.

انگار این یه چیز عادی تو زندگی ما نیست. این مال سال‌ها پیش بود، اما همه تو محل می‌دونستن. روایت بعدی از آنتوانت مالومبه روایتی هست که شاید به اندازه بعضی از روایت‌های دیگه دراماتیک نباشه، اما شخصاً روی من تأثیر بیشتری گذاشت.

من این روایت را قبلاً شنیده بودم، اما می‌خواستم بتوانم با شاهد عینی صحبت کنم. و بنابراین، آنتوانت مالومبه داستان را تعریف کرد. وقتی دخترش، ترز، حدوداً دو ساله بود، فریاد زد که توسط مار گزیده شده است.

مادرش به او رسید و دید که نفس نمی‌کشد. هیچ کمک پزشکی در روستا موجود نبود. و من نمی‌خواهم هیچ‌کدام از شما فکر کنید که این داستان‌های معجزه‌آسا قرار است نوشدارویی برای آموزش بهداشت، ارائه منابع بهداشتی و غیره باشند.

ممکن است در برخی از نقاط جهان، به دلیل نیاز شدید مردم به معجزات، گزارش‌های بیشتری از آنها داشته باشید، اما همچنان تعداد بیشتری از زنان در هنگام زایمان جان خود را از دست می‌دهند و بسیاری از موارد دیگر. بنابراین، اگر بتوانیم فناوری پزشکی را در دسترس قرار دهیم، این معجزات به ما نشان می‌دهند که خدا به چه چیزهایی اهمیت می‌دهد. او به مردم اهمیت می‌دهد و ما نیز باید به همین موضوع اهمیت دهیم.

بنابراین، اینطور نیست که ما فقط برای انجام این کار روی معجزه حساب کنیم. هدف معجزه این نیست اما در هر صورت، آنتوانت مالومبه متوجه شد که نفس نمی‌کشد، هیچ کمک پزشکی در روستا در دسترس نیست، اما او می‌دانست که دوست خانوادگی، مبشر کوکو انگومو مویس، در روستای مجاور مشغول خدمت است.

بنابراین، کودک را به پشت خود بست و به سمت روستای مجاور دوید. و پس از رسیدن به آنجا، کوکو مویز برای کودک دعا کرد. کودک دوباره شروع به نفس کشیدن کرد.

روز بعد حالش خوب بود و کودک هیچ آسیب مغزی ندیده بود. حالا او یک بزرگسال است. تقریباً همسن من.

او مدرک کارشناسی ارشد خود را در کامرون گرفت و اکنون در کنگو مشغول خدمت است. خب، همانطور که معلوم شد، ترز خواهر همسر من است. آنتوانت مالومبه مادر همسر من است.

و نه اینکه از مادر شوهر کسی سوال پرسیم، اما ما با کوکو مویس مشورت کردیم و او نیز به عنوان شاهد عینی دیگر این داستان را تأیید کرد. و روایت‌های دیگری نیز از کنگو وجود داشت. سارا اسپیر، یک پرستار کانادایی که ما او را به خوبی می‌شناسیم، همچنین گزارش می‌دهد که نوزادی 20 دقیقه پس از اینکه تیم پزشکی از او ناامید شده بود، از طریق دعا زنده شد.

آنها مجبور شدند از او ناامید شوند چون می‌خواستند مادر را تأمین کنند. آنها مجبور شده بودند رحم را پاره کنند تا بچه را بیرون بیاورند. اما مادر زنده ماند و بچه هم به طرز معجزه‌آسایی زنده ماند.

مادر با مداخله پزشکی زنده ماند. نوزاد با دعا زنده ماند. خب، صرف نظر از اینکه در مورد این موارد دیگر چه فکری کنیم، معجزات طبیعت مطمئناً روان‌تنی نیستند.

ما تعدادی از این موارد را در طول تاریخ داریم، مثلاً روایتی از سریلانکا در قرن هفدهم. اما من قصد دارم روی روایت‌های قرن بیستم تمرکز کنم. تعدادی روایت در اندونزی، و این موارد در طول دیگر بیداری‌های مذهبی در اندونزی اتفاق افتاده است.

شما در دهه ۱۸۶۰ و همچنین در اوایل قرن بیستم با احیای نیاس و غیره، گزارش‌هایی از معجزات در اندونزی داشتید. اما به طور خاص، الان دارم درباره احیای دهه ۱۹۶۰ در تیمور غربی صحبت می‌کنم. گزارش‌های گسترده‌ای از وقوع معجزات وجود داشت.

یک محقق غربی بود. او معتقد بود که گاهی اوقات خدا می‌تواند معجزه کند، اما باور نداشت که هیچ نوع معجزه‌ای مانند آنچه که در موردش می‌شنید، اتفاق بیفتد. او رفت تا در مورد آن تحقیق کند.

حالا، چند نفر دیگر بعداً رفتند و چیزی ندیدند. آنها بعد از اینکه بیداری مذهبی فروکش کرد، رفتند. اما او در بحبوحه بیداری مذهبی به آنجا رفت و شخصاً دید که چشمان نابینایان باز شد و آب به شراب تبدیل شد.

و او آبرویش را برای صحبت در مورد آن گذاشت. و روایت‌های دیگری از اندونزی، از پتروس اکتاویانوس و دیگران نیز وجود دارد. اما من می‌خواهم روایتی از پاپوآ گینه نو ارائه دهم.

این یکی را دونا اوروکویا به من گزارش داد. و او داشت درباره یک تیم خدمت‌رسانی که با رهبری به نام کاندیوا در آن کار می‌کرد، برایم تعریف می‌کرد. این اتفاق در جریان بدترین خشکسالی به یاد ماندنی در پاپوآ گینه نو رخ داد.

آنها به روستایی رسیدند و چاه تقریباً خشک بود. جای تعجب نیست که به دلیل این خشکسالی، فقط گل و لای در ته چاه وجود داشت. و مردم ناامید بودند و تیم نیز به آب نیاز داشت.

بنابراین، کاندیوا دعا کرد و سپس به رختخواب رفتند. و صبح که از خواب بیدار شدند، زنی که در چاه فریاد می‌زد، آنها را بیدار کرد. او به چاه رفته بود تا کمی از گل و لای ته چاه را بردارد تا حداقل کمی آب برای دادن به نوزادش داشته باشد.

چاه حالا پر شده بود و آب کاملاً زلال بود، همانطور که معمولاً بعد از باران زیاد این اتفاق می‌افتد. اما ماه‌ها بود که باران نباریده بود. مثال بعدی مربوط به چین است.

در واقع می‌توان نمونه‌های زیادی از چین ارائه داد. از نظر شفایابی، تعداد بسیار بیشتری از آنها با جان سونگ، که از همان دوره واچمن نی می‌آید، مرتبط بوده‌اند. اما واچمن نی نیز این گزارش خاص را ارائه می‌دهد.

بنابراین، من در این مورد به او استناد می‌کنم. واچمن نی، در دوران جوانی‌اش، با تیمی برای تبلیغ مسیحیت در روستای بیرون رفته بود. و برخی از مردم روستا به اعضای تیم می‌گفتند، خب، شما می‌خواهید ما به خدای شما ایمان داشته باشیم، اما خدای ما بسیار قدرتمند است.

چرا ما به خدای شما نیاز داریم؟ خدای ما آنقدر قدرتمند است که بیش از ۲۰۰ سال، فکر می‌کنم چیزی حدود ۲۷۶ سال، در روزی که کاهنان این جشن را برنامه‌ریزی کردند، هرگز باران نباریده است. نمی‌دانم فصل بارانی و فصل خشک در منطقه آنها چگونه بوده است. اما در هر صورت، آنها می‌گفتند، می‌دانید، در جشن خدای ما هرگز باران نمی‌بارد.

و چرا ما باید به خدای شما ایمان بیاوریم؟ بنابراین، یکی از مسیحیان، که در آن زمان تنها بود و با بقیه گروه نبود، گفت، خب، امسال در آن روز باران خواهد بارید. و مردم به او خندیدند. و او برگشت و به واچمن و دیگران گفت، و آنها گفتند، شما نباید این کار را می‌کردید زیرا اکنون اگر در آن روز باران نبارد، هیچ کس به حرف ما گوش نخواهد داد.

اما به هر حال هیچ کس به آنها گوش نمی‌داد. بنابراین، آنها رفتند و شروع به دعا کردند. و در روز مقرر، در ابتدا، خورشید بیرون بود، اما آنها احساس کردند که هدایت شده‌اند.

ما قبلاً دعا کرده‌ایم. این در دستان خداست. و سپس آنها شروع به شنیدن صدای باران روی سقف می‌کنند.

و خیلی زود باران سیل‌آسای بارید، بزرگترین بارانی که آنها در این روستا طی سال‌ها شاهدش بودند. کشیش گفت که ما اشتباه کرده‌ایم. باید جشنواره را دوباره برنامه‌ریزی کنیم.

روزی که آنها جشن را به تعویق انداختند، اما این بار مسیحیان گفتند نه، در آن روز هم باران خواهد بارید. در واقع، باران در آن روز آنقدر شدید بارید که کاهنان با جاری شدن آب در خیابان‌ها از پا درآمدند. مجسمه خدای آنها شکسته شد.

و بسیاری از مردم آن روستا در نتیجه این اتفاق مسیحی شدند. خب، من یک دوست بسیار صمیمی دارم. یکی از نزدیکترین دوستانم، دکتر امانوئل ای. تاپسون. او کشیش کلیسای انجیلی غرب آفریقا در نیجریه بود.

او همچنین دارای مدرک دکترا در رشته کتاب مقدس عبری از کالج اتحادیه عبری در سینسیناتی است. خب او در خانواده یک بنیانگذار کلیسای انجیلی غرب آفریقا بزرگ شد که در روستاهای مختلف غیرکلیسای کلیسا می‌ساخت. حدود سال ۱۹۷۵، او و خانواده‌اش در روستایی بودند که تازه به آن نقل مکان کرده بودند.

و او سعی می کرد به سرعت برای خانه‌ای که در حال ساخت آن بود، سقفی بسازد. و برخی از افراد بدبین او را مسخره می کردند و می گفتند، این فصل بارندگی است. هر چه داری خراب خواهد شد.

قراره نابود بشه. گفتمی خدات تو رو اینجا فرستاده، اما ها، ها، ها، همه چیزایی که داری. و او عصبانی شد.

او گفت تا وقتی که خانه‌ام سقف نداشته باشد، یک قطره باران هم در این روستا نخواهد بارید. خب، این کار چهار روز دیگر طول می کشد. و بنابراین آنها به او خندیدند و آنجا را ترک کردند.

و او در برابر خدا به خاک افتاد و گفت، خدایا، من الان چه کار کردم؟ اما چهار روز بعد، تمام روستا باران بارید، اما حتی یک قطره باران هم در روستا نبارید. و در پایان آن چهار روز، آن دسته از افرادی که می دانستند فصل بارندگی در منطقه آنها چگونه است، تنها یک نفر در آن روستا مسیحی نشده بود. و تا به امروز، آن روستا هنوز از این اتفاق به عنوان رویدادی که باعث مسیحی شدن این روستا شد، یاد می کند.

،حالا، من روایت‌های شاهدان عینی از این موضوع را از افرادی از غرب نیز دارم. اما با تمام این اوصاف محققانی که ادعا می کنند شاهدان عینی نمی توانستند چنین تجربیاتی را گزارش کنند، صرفاً نشان می دهند که خودشان در معرض دید بسیار محدودی از جهان قرار دارند. صرفاً به این دلیل که ممکن است این تجربه شما نباشد، به این معنی نیست که تجربه هیچ کس دیگری هم نیست.

خب، بعضی ها قبول دارند که چنین چیزهایی اتفاق می افتند، اما انکار می کنند که واقعاً اعمال الهی باشند. می گویند، خب، معجزات واقعی نمی توانند اتفاق بیفتند. و معمولاً، آنها صرفاً یک نقطه شروع غیرخدا باورانه یا الحادی، یا گاهی اوقات یک نقطه شروع دئیستی را به عنوان نقطه شروع خود فرض می کنند.

خب، بله، خدایی وجود داشته که در ابتدا همه چیز را تنظیم کرده است، اما آن خدا به جهان اهمیتی نمی دهد، در جهان دخالت نمی کند، در جهان امروز عمل نمی کند. بسیاری از افرادی که این را به عنوان یک پیش فرض بیان می کنند، حتی نمی دانند که این فرض از نظر تاریخی از کجا آمده است. اما معمولاً ریشه آن به دیوید هیوم برمی گردد.

دیوید هیوم استدلال می کرد که معجزات بخشی از تجربه انسانی نیستند. در زمان او افراد دیگری بودند که در این مورد قانع کننده تر تلقی می شدند، اما جایگاه هیوم به عنوان یک فیلسوف باعث شد که این نظر در نسل های بعدی به طور گسترده پذیرفته شود. دیوید هیوم معجزات را نقض قانون طبیعی می دانست.

این نوعی بیان نمایشی از موضوع بود. هیچ کس در طول تاریخ به طور معمول آن را به این شکل بیان نکرده بود، زیرا انگار می گفت خدا برای انجام آنها قانونی را زیر پا می گذارد. این برخلاف روشی است که متفکران پیشین معجزات را تعریف می کردند.

در واقع، بیشتر دانشمندان اولیه عصر روشنگری مسیحی بودند. بنابراین این یک مسئله فلسفی است، نه یک مسئله علمی. اما نحوه استدلال او اینگونه بود.

معجزات قانون طبیعی را نقض می کنند. این نیمه اول مقاله اوست. معجزات قانون طبیعی را نقض می کنند.

قانون طبیعی را نمی توان نقض کرد. بنابراین، معجزه اتفاق نمی افتد. خب، چه کسی گفته که خدا نمی تواند بر اساس آن عمل کند، آن را تغییر دهد، یا اگر بخواهید از این زبان استفاده کنید، نمی تواند قانون طبیعی را نقض کند، اگر بخواهد؟

هیوم صرفاً این را پیش فرض می گیرد، بدون اینکه بپذیرد که این یک پیش فرض است. او فقط نظر خود را بیان می کند، نه استدلال. این یک نوع استدلال دوری است.

بخش عمده ای از استدلال هیوم در مورد معجزات که ناقض قانون طبیعی هستند، به تعریف قانون طبیعی بستگی دارد. فیزیک مدرن رویکرد تجویزی هیوم به قانون طبیعی را تضعیف کرده است. امروزه معمولاً به صورت توصیفی با آن برخورد می شود.

استدلال او ظاهراً استقرایی است، اما همانطور که محققان اغلب اشاره می کنند، در واقع دوری است. او می گوید تجربه نشان می دهد که هیچ معجزه ای وجود ندارد. بنابراین، اگر ادعاهای شاهدان عینی مبنی بر وجود معجزات را به خوبی تأیید کنید، می توانیم آنها را رد کنیم زیرا نمی توانید به آنها اعتماد کنید زیرا تجربه انسانی، تجربه انسانی یکنواخت به ما نشان می دهد که نمی توانیم انتظار معجزه داشته باشیم.

خب، این یک استدلال دوری است، چون شما می گوید تجربه انسانی یکنواخت است و سپس تمام مثال هایی را که با الگوی شما مطابقت ندارند، به جای در نظر گرفتن آنها، توجیه می کنید. این یک استدلال دوری است، و این به ویژه در نیمه دوم مقاله اوست. و ما می توانیم این را به ویژه زمانی ببینیم که او مثال هایی را ذکر می کند که حتی برای خودش هم شناخته شده بودند.

او مثالی از خواهرزاده پاسکال می زند که از ناحیه چشم دچار مشکل شده بود. اگر فلسفه خوانده باشید احتمالاً نام دیوید هیوم را شنیده اید. به احتمال زیاد نام بلز پاسکال را هم شنیده اید که هم ریاضیدانی برجسته و هم فیلسوفی برجسته بود.

پاسکال به مسیح اعتقاد راسخ داشت. خب، خواهرزاده ی پاسکال یک چشم درد طبیعی داشت. بوی بدی از آن متصاعد می شد.

همه اطرافیانش از این موضوع مطلع بودند. او فوراً و در ملاء عام شفا یافت. در این مورد، این اتفاق زمانی رخ داد که خار مقدسی از تاج خارهای عیسی بر روی صلیب، او را لمس کرد.

حالا، شخصاً، من باور ندارم که واقعاً خار مقدس تاج عیسی بوده باشد. فکر نمی کنم که تا این مدت دوام می آورد. فکر نمی کنم که از ابتدا هم حفظ می شد.

و من فکر می کنم که مارتین لوتر احتمالاً در مورد تعداد بسیار زیاد آثار باستانی که در زمان او در گردش بود درست می گفت. یکی از اظهارات او این بود که امروزه میخ های کافی از صلیب مقدس عیسی در گردش است که می توان با آنها تمام اسب های ساکسونی را نعل کرد. مردم واقعاً به آثار باستانی علاقه داشتند، اما این یک نقطه تماس برای ایمان او بود.

او فوراً و در ملاء عام شفا یافت. ملکه مادر فرانسه پزشک خود را برای بررسی این موضوع فرستاد. او تأیید کرد که او واقعاً به طور معجزه آسای شفا یافته است.

خب، پاسخ پاسکال به این موضوع این بود که، خب، این از نظر پزشکی مستند شده بود. این شفا به طور عمومی تأیید شده بود. شاهدان بسیار معتبری آن را تأیید کرده بودند.

دقیقاً همین چیزهایی که او می گوید، اگر چنین موردی را به من نشان دهید، باور می کنم. او گفت، ما همه این چیزها را داریم و می دانیم که این درست نیست. پس چرا باید هر چیز دیگری را باور کنیم؟ و بعد می توانست ادامه دهد.

خب، چطور می‌توانست از این کار قسر در برود؟ چون این صومعه‌ای که او در آن شفا یافت، با یانسنیست‌هایی مرتبط بود که برای یسوعیان آن دوره، بیش از حد آگوستینی بودند. و برای پروتستان‌ها، بیش از حد کاتولیک بودند. بنابراین، هیچ‌کس از آنها خوشش نمی‌آمد.

و معاصران هیوم به دلیل تداعی‌های یانسنیستی آن، قصد دفاع از آن را نداشتند. اما این شفای بود که از طریق ایمان به عیسی انجام می‌شد. هیوم صرفاً الحاد یا دئیسم را پیش‌فرض می‌گیرد، نه اینکه لزوماً بگوید دیدگاه‌های دقیق او در مورد آن موضوعات چه بوده است، اما این چیزی است که او پیش‌فرض می‌گیرد تا استدلالش بدون بیان آن، کارآمد باشد.

او صریحاً استدلال خود را علیه علم و دفاعیات مسیحی معاصر مطرح کرد. افرادی مانند اسحاق نیوتن و رابرت بویل، پدر شیمی، در واقع از علم به شیوه‌ای استفاده می‌کردند که به باور آنها با وحی طبیعی مطابقت داشت و معتقد بودند که خدا این کارها را انجام داده است. اما استدلال هیوم چنان دایره‌ای است که اخیراً تعدادی از چالش‌های فلسفی عمده علیه هیوم در مورد معجزات، که توسط کمبریج، کرنل، آکسفورد و غیره منتشر شده است، مطرح شده است.

بنابراین، در دنیای زنده فلسفه دانشگاهی، هیوم به شدت مورد چالش قرار گرفته است. کتابی که توسط آکسفورد منتشر شده است با عنوان «شکست تحقیرآمیز هیوم» منتشر شده است. و یکی از منتقدان گفته است که این نویسنده استدلال هیوم در مورد معجزات را دوست ندارد، زیرا این نویسنده یک مسیحی است.

نویسنده در پاسخ گفت که من واقعاً به هیچ وجه مسیحی به معنای سنتی و ارتدکس کلمه نیستم. فقط فکر می‌کردم این استدلال بدی است. بخشی از استدلال هیوم علیه پذیرش شاهدان، چه برسد به یانسنیست‌ها، این است که فقط ملت‌های نادان و وحشی معجزات را تأیید می‌کنند.

اگر کسی امروز این را بگوید، ما آن شخص را یک متعصب فرهنگی قوم‌گرا می‌نامیم. و در مورد هیوم، این درست بود. هیوم به خاطر یهودستیزی‌اش شناخته می‌شد.

او قطعاً به خاطر طرفداری از برده‌داری شناخته می‌شد. در واقع، طرفداران لغو برده‌داری مسیحی علیه هیوم استدلال کرده بودند. و به دلیل جایگاه او به عنوان یک فیلسوف به طور کلی، استدلال‌های او در حمایت از برده‌داری وزن زیادی داشت.

اما هیوم به افراد رنگین‌پوست استثنایی شک داشت. او می‌گفت، می‌دانید، همه تمدن‌های بزرگ، همه اختراعات، همه شاهکارهای بزرگ هنری، موسیقی، ادبیات، همه اینها از تمدن‌های سفیدپوستان آمده‌اند. همه اینها از تمدن‌های سفیدپوست، خب، عمدتاً سفیدپوستان اروپایی، اما تمدن‌های سفیدپوستان آمده‌اند.

به نظر می‌رسید که او از امپراتوری‌های بزرگ چین، هند، آفریقا، آمریکای جنوبی و آمریکای مرکزی بی‌اطلاع است. اما در هر صورت، هیوم تا آنجا پیش رفت که گفت، می‌دانید، ما نسل‌هاست که اینجا در امپراتوری بریتانیا برده داریم و هیچ‌کدام از آنها به جایگاه والایی در آموزش نرسیده‌اند. خب، اگر به مردم اجازه تحصیل ندهید، چطور قرار است آن را به دست آورند؟ او گفت، می‌دانید، یک جامائیکایی هست که می‌گویند می‌تواند شعر بگوید، اما هر طوطی می‌تواند آنچه را که می‌شنود تکرار کند.

این را دیوید هیوم می‌گوید. و آن جامائیکایی که او به آن اشاره کرد فرانسیس ویلیامز بود که در واقع اشعار خودش را به انگلیسی و لاتین سروده است.

بنابراین، هیوم از یک نقطه شروع بسیار قوم‌گرایانه می‌آمد. او این حلقه را بسیار محدود تعریف می‌کند و می‌گوید، خب، هیچ‌کس در حلقه من این تجربیات را نداشته است و بنابراین برای من منطقی نیست که باور کنم این تجربیات اتفاق افتاده است. برخی از منتقدان او پاسخ دادند که صرفاً به این دلیل که در حلقه شما اتفاق نیفتاده است، به این معنی نیست که در حلقه هیچ‌کس دیگری هم اتفاق نیفتاده است. ببینید، ما گزارش‌های شاهدان عینی از چیزهایی داریم که برای حلقه شما آشنا نیستند.

او می‌گوید، خب، من آنها را باور نمی‌کنم چون در حلقه‌ی من نیستند. باور کردن آنها برای من منطقی نیست. رودولف بولتمان در اواسط قرن بیستم، بولتمان نبود، ما هیچ دلیلی نداریم که از هر چیزی که می‌دانم باور کنیم که بولتمان به هر شکلی مانند هیوم قوم‌محور بوده است.

اما بولتمان گفت که انسان‌های بالغ امروزی به معجزه اعتقاد ندارند. استفاده از چراغ برق و بی‌سیم، فکر می‌کنم منظورش دستگاه تلگراف بود، و باور به دنیای ارواح و معجزات عهد جدید غیرممکن است. بولتمان گفت که دنیای مدرن معجزات را انکار می‌کند و بدین ترتیب همه یهودیان سنتی، مسیحیان، مسلمانان مذهبیون قبیله‌ای سنتی، ارواح و اساساً همه را به جز نخبگان دانشگاهی غربی اواسط قرن بیستم و کسانی که توسط آنها شکل گرفته‌اند، از دنیای مدرن طرد می‌کند.

اما بسیاری از مردم به این موضوع پاسخ داده‌اند. جاستو گونزالس، با استناد به کلیساهای لاتین، خاطرنشان می‌کند که آنچه بولتمان غیرممکن اعلام می‌کند، نه تنها ممکن است، بلکه حتی مکرراً نیز اتفاق می‌افتد. هوا یونگ، اسقف متدیست مالزی که اخیراً بازنشسته شده است، استدلال می‌کند که مشکل بولتمان یک مشکل غربی است.

این چیزی نیست، اینجا در آسیا ما واقعاً مشکلی با اعتقاد به ارواح و چیزهایی از این قبیل نداریم. فیلیپ جنکینز، در کتاب‌هایش که توسط آکسفورد منتشر شده است، خاطرنشان می‌کند که مسیحیت در جنوب جهان تمایل دارد کاملاً به کارکردهای بی‌واسطه ماوراءالطبیعه علاقه‌مند باشد. خب، اینها گروه‌هایی از مردم هستند که توسط هیوم کنار گذاشته شده‌اند، اما لزوماً توسط بولتمان کنار گذاشته نشده‌اند.

بولتمان احتمالاً از این چیزها آگاه نبود. اما ادعاهای شفا بخشی امروزه چقدر گسترده هستند؟ هیوم از این موضوع اطلاعی نداشت، اما امروز ما این اطلاعات را در دسترس داریم و در حال انجام است. ادعاهای شفا بخشی امروزه چقدر گسترده هستند؟ خب، اگر با برخی از کلیساهایی که به خاطر این تأکید شناخته می‌شوند، مانند کلیساهای پنطیکاستی و کاریزماتیک، شروع کنیم، مطالعات دانشگاهی بزرگی در این مورد انجام شده است، به عنوان مثال توسط آکسفورد.

و یک نظرسنجی در سال ۲۰۰۶ توسط انجمن پیو انجام شد. انجمن پیو یک موسسه نظرسنجی بسیار معتبر برای بررسی دین و غیره است. و آنها پنطیکاستال‌ها و کاریزماتیک‌ها را فقط در ۱۰ کشور، و فقط در این ۱۰ کشور، از هر قاره به جز استرالیا و قطب جنوب، بررسی کردند.

و بنابراین تنها از این ۱۰ کشور، و برای پنطیکاستی‌ها و کاریزماتیک‌های پروتستان در این ۱۰ کشور، مجموع تخمینی افرادی که ادعا می‌کنند شاهد شفاهای الهی بوده‌اند، چیزی حدود ۲۰۰ میلیون نفر می‌شود. حال چیزی که ممکن است حتی تعجب‌آورتر باشد این است که این نظرسنجی، به دلایل مقایسه‌ای، از مسیحیان دیگری که پنطیکاستی یا کاریزماتیک نبودند یا خود را اینگونه تعریف نمی‌کردند نیز نظرسنجی کرده است. و حدود ۳۹٪ از دیگر مسیحیان در این کشورها ادعا می‌کنند که شاهد شفاهای الهی بوده‌اند.

حال، اگر این تقریباً نماینده‌ی همه چیز باشد، شاید بیش از یک سوم مسیحیان در سراسر جهان که خود را پنطیکاستی یا کاریزماتیک نمی‌دانند، ادعا کنند که شاهد شفاهای الهی بوده‌اند. در هر صورت، ما احتمالاً در

مورد صدها میلیون نفر صحبت می‌کنیم که ادعا می‌کنند شاهد شفاهای الهی بوده‌اند. این حتی در کشورهای غربی مانند ایالات متحده نیز صادق است، جایی که ۳۴٪ از آمریکایی‌ها ادعا می‌کنند که شاهد شفاهای الهی یا ماوراءالطبیعه بوده‌اند یا آن را تجربه کرده‌اند.

حالا، این فقط مربوط به مسیحیان نیست. این شامل هندوهای اینجا هم می‌شود، هرچند تعداد مسیحیان اینجا بسیار بیشتر از هندوهای ایالات متحده است. نکته این نیست که چه نسبتی از این ادعاها شامل فعالیت الهی یا معجزات می‌شود.

واقعاً کسی نیست که بگوید تک تک ادعاهای این‌ها واقعاً معجزه است. هیچ‌کس ادعا نمی‌کند که همه راست می‌گویند و هیچ‌کس ادعا نمی‌کند که هر کسی که راست می‌گوید و فکر می‌کند معجزه است، این تنها راه توضیح آن یا گاهی حتی بهترین راه برای توضیح آن است. و خدا می‌تواند از طریق علل دیگری نیز عمل کند.

بنابراین، موارد زیادی وجود دارد که ما راهی برای گفتن نداریم، بسیار خوب، فقط این یا فقط آن. اما در هر صورت، نکته این نیست که چه نسبتی از اینها شامل فعالیت الهی یا معجزات می‌شود. نکته این است که آیا کسی مانند هیوم می‌تواند به طور مشروع از این فرض شروع کند که تجربه یکسان انسانی، معجزات را مستثنی می‌کند.

چطور می‌توانید بگویید که این [ادعا] یکسان است وقتی صدها میلیون ادعای متقابل دارید؟ شما حداقل موظف هستید که شروع به تحقیق در مورد برخی از آن ادعاهای متقابل کنید، به خصوص برخی از ادعاهای دراماتیک‌تر، به خصوص برخی از ادعاهای متقابلی که در بین آنها بهتر اثبات شده‌اند. و این نه تنها در بین مسیحیان، بلکه میلیون‌ها غیرمسیحی نیز به دلیل این شفاهای خارق‌العاده تا حدی متقاعد شده‌اند که قرن‌ها باورهای اجدادی خود را تغییر داده‌اند. چین جزو 10 کشور مورد بررسی در بالا نبود.

به دلایلی بررسی این موضوع دشوارتر بود. اما یک منبع از درون شورای مسیحیان چین وابسته به کلیسای خود آزاد تخمین زده است که تقریباً نیمی از کل تغییر مذهب‌های جدید در 20 سال گذشته، این منبع از حدود سال 2000 می‌آید، بنابراین از دهه‌های 1980 و 1990، تقریباً نیمی از کل این تغییر مذهب‌های جدید به دلیل چیزی بوده است که آنها تجربیات شفابخش ایمان می‌نامیدند. در کلیساهای خانگی روستایی، برخی ارقامی نزدیک به 90 درصد را ادعا کرده‌اند.

احتمالاً به شبکه کلیساهای خانگی بستگی دارد، احتمالاً به منطقه چین. اما در هر صورت، من نمی‌توانم تأیید کنم که آیا 50٪ است یا 90٪. در هر صورت نمی‌توانم درصد را تأیید کنم.

اما احتمالاً ما در مورد میلیون‌ها نفر صحبت می‌کنیم، افرادی که با اصول مسیحی شروع نکرده‌اند، اما چیزی چنان غیرمعمول را تشخیص داده‌اند، چیزی متفاوت از روشی که مردم معمولاً بهبود می‌یابند، چیزی متفاوت از آنچه در اعمال مذهبی یا سایر آیین‌های معمول انتظار داشتند، که حاضر شدند قرن‌ها سنت را در برخی موارد تغییر دهند تا پیرو عیسی شوند. مطالعه‌ای در سال ۱۹۸۱ در چنای انجام شد و باز هم، نظرسنجی‌ها همیشه دقیق نیستند، اما حداقل طبق این مطالعه، ۱۰٪ از غیرمسیحیان در چنای، که در آن زمان مدرس نامیده می‌شد، گزارش دادند که وقتی کسی برای آنها به نام عیسی دعا کرد، شفا یافتند. بنابراین، برخی از مردم پس از شفا یافتن مسیحی شدند.

بعضی از مردم وقتی شفا می‌یافتند مسیحی نمی‌شدند، اما وقتی کسی به نام عیسی برایشان دعا می‌کرد همچنان اذعان می‌کردند که شفا یافته‌اند. فقط برای مثال، یکی از شاگردان سابق من که در یک مدرسه علمیه تدریس می‌کرد، اهل هند است و از طریق دعا برای بیماران، کلیسای باپتیست او از تعداد

انگشت شماری نفر به حدود ۶۰۰ نفر، که اکثراً هندو بودند، گسترش یافت. من به طور اتفاقی از این موضوع مطلع شدم.

من واقعاً در ابتدا در مورد این موضوع سؤال نپرسیدم، اما در اتفاقی که این عکس از کشیش اسرائیل گرفته شد، من تازه از بیرون آمده بودم و سردرد شدیدی داشتم. او گفت، ای برادر، بگذار برایت دعا کنم. گفتم، باشه، می توانی دعا کنی.

او دعا کرد و هیچ اتفاقی نیفتاد. من گفتم، متاسفم، هیچ اتفاقی نیفتاد. فکر می کنم به این دلیل است که من هیچ ایمانی ندارم.

او گفت، اوه نه برادر، اینجا جواب نمی دهد. هر کسی که در هند برایش دعا می کنم شفا می یابد، چون این افراد عزیز، اکثرشان، چیز زیادی در مورد عیسی نمی دانند و خدا عشقش را به آنها ارزانی می دارد تا فرصتی به آنها بدهد تا بدانند چقدر آنها را دوست دارد. البته نه اینکه بگویند او مردم جاهای دیگر را دوست ندارد.

و آن موقع بود که او شروع کرد به گفتن این موضوع به من. گفت: «برادر، اگر به هند بیایی، شروع می کنی به دعا کردن برای شفاي مردم.» گفتم: «جدی می گویی؟» گفت: «خدا فقط می خواهد این مردم عشق او را بشناسند.»

خب، سردردم بالاخره خوب شد، بدیهی است، اما همان موقع بود که او شروع به تعریف داستان برای من کرد. جی پی مورلند، یک محقق مشهور انجیلی، اشاره می کند که از رشد سریع انجیلی در سراسر جهان در سه دهه گذشته، تا ۷۰ درصد آن ارتباط نزدیکی با نشانه ها و عجایب دارد. حتی سه دهه قبل از آن، کسی که در مدرسه علمیه فولر پایان نامه ای نوشته بود، با بررسی بیش از ۳۵۰ پایان نامه و رساله دیگر که نماینده اکثر جهان بودند و مصاحبه با بسیاری از مبلغان دیگر، روایت های بیشتری از نشانه ها و عجایب در رشد کلیسا در سراسر جهان کشف کرد که احتمالاً نمی توانست از آنها استفاده کند.

فقط افرادی که کتاب مقدس را می خوانند، افرادی که دعا می کنند و خدا به طرز چشمگیری پاسخ می دهد، نه همه عمدی، عمدی برای این کار، اما نه منحصرأ، اما اغلب اوقات در مناطق پیشگامانه ای اتفاق می افتد که در آنها زمینه های جدیدی ایجاد می شود زیرا مردم برای اولین بار انجیل را می شنیدند. این موقعیت ها بسیار شبیه به چیزی است که در کتاب اعمال رسولان می بینیم. خدا ممکن است در هر جایی به دعا پاسخ دهد و گاهی اوقات در جای دیگری کارهای چشمگیری انجام می دهد.

اما، می دانید، شفای مانند آنچه یعقوب در فصل پنجم درباره اش صحبت می کند، می دانید، می توانید برای بیماران دعا کنید، بیماران می توانند به تدریج شفا یابند، بیماران می توانند از طریق روش های پزشکی شفا یابند. این هنوز هم پاسخی به دعا است. اما این نشانه های چشمگیر برای جلب توجه کسی است.

اگر آنها مایل به ایمان آوردن باشند، این نشانه ها برای جلب توجه آنها است تا بتوانند پیام را بشنوند و ایمان بیاورند. گاهی اوقات مردم به طرز چشمگیری واکنش منفی نشان می دهند و آزار و اذیت می کنند. ما این را در کتاب اعمال رسولان می بینیم، اما نشانه ها چیزهایی هستند که توجه شما را جلب می کنند.

بنابراین، ما این نوع علائم خاص را اغلب در طول بشارت و مناطق عمدتاً غیر بشارتی می بینیم، زیرا مردم برای اولین بار انجیل را می شنوند. این موضوع در گذشته نیز صادق بود. بسیاری از پدران کلیسا ادعا می کردند که شاهد عینی شفاها و جن گیری هایی بوده اند که بسیاری از مشرکان را به دین خود درآورده است.

و رمزی مک‌مولین، مورخ دانشگاه ییل، به نظر نمی‌رسید که کاملاً از آنچه کشف کرده بود راضی باشد، اما او از طریق تحقیقات خود کشف کرد که این موضوع، علت اصلی گرویدن به مسیحیت در قرن‌های سوم و چهارم، شفاها و جن‌گیری‌ها بوده است. این موضوع در بسیاری از مقاطع دیگر تاریخ نیز برجسته بوده است. فقط برای مثال از قرن بیستم، این موضوع یکی از ویژگی‌های برجسته احیای کراهی در حدود سال بود، که عمدتاً در میان پرسبیتی‌ها بود، باز هم برای نشان دادن میزان گستردگی آن ۱۹۰۷

جالب اینجاست که بسیاری از مبلغان غربی که در آن زمان در میان مسیحیان کراهی کار می‌کردند، طوری آموزش دیده بودند که باور کنند دیگر معجزه‌ای اتفاق نمی‌افتد و شیاطین یا ارواح فقط چیزهای روانی هستند و واقعاً وجود ندارند. بنابراین وقتی مسیحیان کراهی این را می‌گفتند، آن را با کمی تردید پذیرفتند و دستور مطالعه دادند. اما نتیجه مطالعه نشان داد که در واقع معجزاتی رخ داده است

و مسیحیان کراهی برخی از مبلغان مذهبی را به این باور رساندند که این اتفاقات در حال رخ دادن است. حال، در این مرحله، می‌خواهم فراتر از اعتبار معجزات، که در مورد آن صحبت می‌کردیم، بروم و در مورد وحدت لوقا-اعمال رسولان و چگونگی هماهنگی این دو اثر با هم صحبت کنم. و فقط می‌خواهم نمونه‌هایی را برای شما ارائه دهم.

بنابراین، می‌توانید پیچیدگی ادبی لوقا را ببینید. وقتی می‌بینید که چگونه روایت‌ها را به هم می‌بافد، واقعاً زیباست. به فصل اول لوقا نگاه کنید، جبرئیل فرشته نزد زکریا فرستاده می‌شود

و بعداً، فرشته جبرئیل نزد مریم فرستاده می‌شود. در هر دو مورد، گیرنده رؤیای فرشته‌ای دچار مشکل می‌شود. در هر دو مورد، فرشته می‌گوید، نترس

در هر دو مورد، دلیل معجزه‌ای آینده ذکر شده است. نام کودک در هر دو مورد، یحیی و عیسی ذکر شده است. جبرئیل در هر دو مورد می‌گوید که کودک بزرگ خواهد بود

در مورد یحیی، کودک از رحم مادرش پر از روح خواهد شد و در مورد عیسی از طریق روح القدس باردار خواهد شد. سپس جبرئیل ماموریت هر یک را اعلام می‌کند. و سپس در هر مورد، یک سوال وجود دارد

در مورد زکریا، به نظر می‌رسد که این سوال کمی بیشتر از مورد مریم، جنبه‌ی اعتراضی دارد. سپس یک دلیل یا توضیح ارائه می‌شود. زکریا به خاطر بی‌ایمانی‌اش ساکت می‌شود و مریم به خاطر ایمانش مورد ستایش قرار می‌گیرد.

باز هم، مقایسه و تقابل شخصیت‌ها از ویژگی‌های رایج بلاغت و روایت‌های باستانی بود. و مریم، این دختر فروتن و بسیار جوان از این روستای ناصره، در نظر خدا بزرگتر به نظر می‌رسد. سپس زکریا، که او نیز با دید مثبت نگریسته می‌شود، می‌توانید مقایسه‌هایی بین چیزی خوب و چیزی بهتر داشته باشید، این کاهن سالخورده‌ای که در این برهه در معبد بزرگ اورشلیم خدمت می‌کند کیست

و سپس در پایان هر روایت، کودک رشد می‌کند. یحیی تعمید دهنده در ۱۸۰، در ۲۴۰ و در ۵۲ رشد می‌کند، عیسی رشد می‌کند. ما تعدادی تشابه بین لوقا و اعمال رسولان، و در واقع در چند بخش مختلف اعمال رسولان داریم.

روح القدس بر عیسی نازل می‌شود. روح القدس در کلیسای اورشلیم نازل می‌شود. ما شاهد جاری شدن روح القدس هستیم.

سخنرانی آغازین رسالت عیسی در لوقا فصل چهارم، و همین سخنرانی برای پطرس در اعمال رسولان ۲ و همین سخنرانی برای پولس در اعمال رسولان ۱۳ را دارید. قدرت شفابخشی که برای بسیاری غیرمنتظره بود. قدرت شفابخشی که به طور غیرمنتظره‌ای با لمس ردای عیسی از او صادر می‌شد.

در اعمال رسولان فصل پنجم، سایه پطرس. در اعمال رسولان فصل ۱۹، لباس یا پیشبند کار از پولس گرفته شده است. در همه اینها شفای یک فرد فلج، و در هر مورد، زبان موازی بسیار مشابهی وجود دارد.

مخالفت رهبران یهود در هر مورد. زنده کردن مردگان در هر مورد. همچنین در هر مورد یک فرمانده نظامی. خداترس دارید.

در دو مورد، پسر یک بیوه بزرگ شده است. در مورد پاول، او یک جوان بزرگ شده است. منظورم این است که باید با هر اطلاعاتی که دارید پیش بروید، اما هر جا که او توانست تشابهاتی ایجاد کند، این کار را انجام داد.

سفر عیسی به اورشلیم. برخی از زبان‌ها بسیار شبیه به سفر پولس به روم است. ورود پیروزمندانه عیسی به اورشلیم را دارید.

شما شاهد استقبال پیروزمندانه از پولس هنگام رفتن به روم هستید. ورود او به معبد قبل از وقوع مشکل. شما شاهد رد رستاخیز توسط صدوقیان متخاصم هستید.

در نهایت، هم عیسی و هم پولس در برابر سنهدرین حاضر می‌شوند. در مورد سنهدرین با عیسی، یک اعلامیه تحریک‌آمیز از پسر انسان در دست خدا وجود دارد. و سپس استیفان نیز اعلامیه تحریک‌آمیزی از پسر انسان در دست خدا می‌دهد.

عیسی روح خود را تسلیم می‌کند و برای آزاردهندگانش دعا می‌کند، درست مانند استیفان، همانطور که قبلاً اشاره کردیم. افسر رومی گواهی خدا بر بی‌گناهی عیسی را تصدیق می‌کند. من سعی می‌کنم سریع صحبت کنم، بنابراین زبانم را بیرون می‌آورم، اما سعی می‌کنم تا جایی که می‌توانم حرف بزنم.

افسر رومی گواهی خدا بر بی‌گناهی پولس را به رسمیت می‌شناسد. چهار جلسه استماع عیسی، و چهار جلسه استماع پولس، در هر دو مورد بی‌گناه اعلام شدند. و ضمناً با سنهدرین، با پطرس، متاسفم، با، خب، بله. پطرس هم در برابر سنهدرین حاضر می‌شود، اما با پولس و با عیسی وقتی که آنها را به برابر سنهدرین می‌برند.

در مورد عیسی، یوسف اهل راه را داریم. او عضو سنهدرین است، اما نظر مثبتی دارد. در مورد پطرس و دیگر شاگردان، وقتی به فصل پنجم اعمال رسولان برای روایت سنهدرین می‌رسید، یک فریسی وجود دارد که از او حمایت می‌کند.

این فریسی شاگرد نیست، اما از مؤمنان حمایت می‌کند، غمالائیل اول. و بعد وقتی به اعمال رسولان فصل می‌رسیم، سنهدرین دچار اختلاف شده است. صدوقیان می‌خواهند پولس اعدام شود ۲۳.

او شایسته‌ی زندگی چنین مردی نیست، اما فریسیان از او حمایت می‌کنند. بنابراین، شما آن شباهت را دارید، همچنین، شما تعدادی شباهت بین پطرس و پولس دارید، و می‌توانید جزئیات زیادی را در مورد اینها. انتصاب رهبران از طریق دست‌گذاری و غیره، مطرح کنید.

بنابراین، هر دو با پیامبران دروغین روبرو می‌شوند. پولس باید بیش از یک بار این کار را انجام دهد. و هر دو پرستش را رد می‌کنند. هیرودیس آگریا اول خواهان پرستش است. در اعمال رسولان فصل ۱۲، او مورد پرستش قرار می‌گیرد و توسط فرشته خداوند کشته می‌شود. اما همان فرشته خداوند در اوایل فصل، پطرس را از زندانی که هیرودیس آگریا اول او را در آن زندانی کرده بود، آزاد می‌کند.

پطرس پرستش را رد می‌کند. کسی می‌خواهد در مقابل پطرس تعظیم کند. او می‌گوید، نه، من فقط یک انسان هستم.

کسی در مقابل تعظیم می‌کند، خب، نه فقط تعظیم، آنها بارنابا و شائول، زئوس و هرمس، پولس و برنابا را هرمس و زئوس می‌نامند. و در سال ۱۴۱۵، آنها می‌گویند، نه، ما فقط انسان‌هایی مثل شما هستیم، و لباس‌هایشان را پاره می‌کنند. همچنین در فصل ۲۸، پولس به عنوان یک خدا تصور می‌شود، اما او آن را رد می‌کند، خب، در واقع به نظر نمی‌رسد که حتی از این موضوع آگاه باشد.

ظاهراً لوقا بعداً از این موضوع مطلع می‌شود. بنابراین، شما با تعدادی شباهت روبرو هستید. هم پطرس و هم پولس در یک جشن یهودی زندانی می‌شوند و هر دو به طرز معجزه‌آسایی از زندان آزاد می‌شوند.

اگرچه در جزئیات داستان‌ها تفاوت‌هایی وجود دارد، نکته این است که می‌توانید ببینید لوقا اثر خود را به شیوه‌ای بسیار منسجم طراحی کرده است. این یک شاهکار ادبی است. و بنابراین، ما این نکته را در هنگام بررسی روایت‌های کتاب اعمال رسولان در نظر خواهیم داشت.

ما برخی از این نوع مثال‌ها را خواهیم دید. حال، موضوع دیگری که در لوقا-اعمال رسولان بسیار مهم است، موضوع بشارت و تأسیس کلیسا است. بنابراین، من فقط می‌خواهم به عنوان یک موضوع نمونه به آن نگاه کنم.

من خودم به خاطر تجربیات گذشته‌ام به این موضوع علاقه دارم. اما نکته بسیار مهمی وجود دارد که به این موضوع مربوط می‌شود و آن چیزی است که ما قبل از اهمیت دعا در کتاب اعمال رسولان به آن اشاره کردیم. خب، دعا اغلب قبل از نزول روح القدس انجام می‌شود.

این یک مضمون مکرر در لوقا و اعمال رسولان است. در لوقا ۳، روح القدس بر عیسی نازل می‌شود، زمانی که او دعا می‌کند. در اعمال رسولان فصل ۱، البته، آنها در حال دعا هستند. و سپس در اعمال رسولان ۲، در روز پنطیکاست، آنها از روح القدس پر شدند.

در اعمال رسولان باب ۴، آنها با هم دعا می‌کنند و دعا می‌کنند که خدایا، لطفاً دست خود را دراز کن تا مردم به واسطه نام مقدس بندهات عیسی مسیح همچنان شفا یابند. و سپس در باب ۴:۳۱، آنها با جسارت دعا می‌کنند و از روح القدس پر می‌شوند. و همچنین، پطرس و یوحنا برای سامریان دعا کردند تا روح را دریافت کنند، و سپس آنها روح را دریافت کردند.

پولس در اعمال رسولان فصل ۹ و آیه ۱۱ دعا می‌کند و سپس در آیه ۱۷، از روح القدس پر می‌شود. کورنلیوس می‌گوید در ۱۰:۳۰ دعا می‌کند و از روح القدس پر می‌شود. خب، اگر در مورد بشارت و تأسیس کلیسا صحبت می‌کنیم، و باز هم، موضوعات بسیار متفاوتی وجود دارد که می‌توانیم از طریق اعمال رسولان به آنها بپردازیم، اما این موضوع مهمی است.

پولس چه در کشتی باشد و چه در مالت، چه زمانی که برای تعداد زیادی از مردم در افسس موعظه می‌کند، یکسان است. او یک خادم است، او به مردم خدمت می‌کند. و ما چیزهای زیادی در مورد شخصیت پولس می‌آموزیم.

او در آیه 20:24 می‌گوید که مسائل از خود زندگی مهم‌ترند. در آیه 20:31 می‌گوید که من با اشک به هر کسی هشدار می‌دادم. و در آیات 33 تا 35 در آن باب می‌گوید که من طمع‌کار نبودم.

من برای پول در این کار نبودم. در واقع برای حمایت از مأموریت کار می‌کردم. خیلی شبیه به چیزی که در مورد پطرس و یوحنا در اعمال رسولان ۳:۶ می‌بینید، جایی که می‌گویند، ما نقره و طلا نداریم.

تأکید بر این نکته در محیطی که شارلاتان‌های زیادی وجود داشتند، مهم بود. واضح است که این افراد این کار را برای پول انجام نمی‌دادند. آنها این کار را برای طمع انجام نمی‌دادند.

آنها شاید نبودند. آنها این کار را برای خدمت به خداوند انجام می‌دادند. بنابراین، ما شخصیت پولس را می‌بینیم.

ما همچنین در مورد چگونگی بشارت دادن یاد می‌گیریم. و من کمی بیشتر وقت خود را صرف ارائه جزئیات می‌کنم. بشارت دادن و تأسیس کلیسا دقیقاً یکسان نیستند.

فیلیپ در بشارت دادن عالی بود. او در جاهای مختلف کارهایی انجام می‌داد، اما بعد از آن برای رشد کلیسا نماند. افراد دیگری بودند که می‌توانستند این کار را انجام دهند.

عطایای مختلفی وجود دارد. در حالت ایده‌آل، بهترین راه برای رشد چیزها، تکثیر بلندمدت است. رابرت کولمن در اثر خود در مورد بشارت خاطرنشان می‌کند که تکثیر در نهایت افراد بیشتری را نسبت به جمع به شما می‌دهد.

به همین دلیل است که در کتاب اعمال رسولان می‌بینیم که بخشی از برنامه آنها ایجاد شاگردانی بود که بتوانند مأموریت را ادامه دهند، نه فقط نوکیشان. به همین دلیل است که در اعمال رسولان ۱۴:۲۲، وقتی پولس و برنابا به میان کلیساهایی که برای مدت کوتاهی تأسیس کرده بودند برمی‌گردند، به آنجا برمی‌گردند و بزرگان و رهبران را تأسیس می‌کنند. و در اعمال رسولان ۱۴:۲۲ به آنها هشدار می‌دهند که از طریق مصیبت‌های فراوان، باید وارد پادشاهی خدا شویم.

شما باید برای این چیزها آماده باشید. باید با آموزش صحیح پیگیری شود. باید مانند آیه ۱۵:۴۱، در مورد آموزش نادرست هشدار داده شود.

بنابراین، فرض کنید ما فقط جمع نمی‌کنیم، بلکه ضرب هم می‌کنیم. خوب، در سال اول، این کاملاً فرضی است، اما اگر بتوانید مدتی دورین را روی این موضوع نگه دارید. سال اول، اگر بیرون بروید و یک مرید به دست آورید، خوب، آنوقت دو مرید دارید.

خوب، ببخشید، شما دو شاگرد جذب می‌کنید. یکی را جذب می‌کنید و بعد یکی دیگر را. شما دو نفر را برای خداوند جذب کرده‌اید.

سال بعد، می‌دانم، فکر می‌کنم دفعه‌ی اول درست گفتم. به هر حال، سال بعد شما دو نفر اصلی را دارید، شما و شخصی که به خداوند هدیه داده‌اید، اما هر کدام از شما دو نفر را به خداوند هدیه می‌دهید. بنابراین هر کدام از شما چهار نفر را به خداوند هدیه می‌دهید.

و بعد چهار تا به اضافه دو تای اولیه. بنابراین، شش تا می‌شود. اگر تا اینجا فقط جمع می‌کردید، خیلی زیاد نمی‌شد، اما خیلی زود تغییر خواهد کرد.

در سال سوم، ۲۰ تا دارید. در سال چهارم، ۶۲ تا دارید. در سال پنجم، ۱۸۸ تا دارید.

به سال پانزدهم نگاه کنید. شما بیش از ۱۱ میلیون نفر دارید. این بیشتر از این است که اگر هر سال فقط دو نفر را به مسیح ایمان بیاورید.

عالی می‌شد. شما می‌خواستید ۳۰ نفر به مسیح ایمان بیاورند. اما اگر هر کدام از آنها بتوانند مردم را به مسیح ایمان بیاورند، اگر آنها را شاگرد کنید تا بتوانند مأموریت را ادامه دهند.

و تا سال ۲۲، چیزی حدود ۱۶ میلیارد نفر خواهید داشت. خب، در سال ۲۰۱۵، جمعیت جهان فقط ۷ میلیارد نفر بود. می‌گویم فقط، اما در مقایسه با این، در ۲۱ سال آینده، ممکن است بین هشت تا نه میلیارد نفر باشد.

اما این مثل این است که به تعداد بیشتری از کل جمعیت جهان دسترسی پیدا کنیم. البته، این کاملاً واقع‌بینانه نیست. این یک وضعیت ایده‌آل است.

اعمال رسولان به ما نشان می‌دهد که موانعی وجود دارد. جفا، نزاع داخلی، جفای بیشتر، تفرقه بیشتر و غیره. اما از سوی دیگر، چه کسی می‌گوید که می‌توانیم فقط دو نفر را در سال به مسیح جذب و شاگرد او کنیم؟ چرا به این کار بسنده کنیم؟ بنابراین، اگر ما تکثیر شویم، اگر فقط مردم را به مسیح جذب نکنیم و سپس آنها را رها نکنیم، بلکه آنها را به مسیح جذب کنیم و به آنها بیاموزیم که چگونه همین کار را انجام دهند و به آنها کمک کنیم تا در ایمان ریشه بدوانند، آنگاه اوضاع بیشتر رشد خواهد کرد.

خب، چگونه بشارت دهیم؟ محتوا، پیام انجیل، بسیار مهم است. و می‌بینیم که محتوا، حتی با اینکه محتوا تغییر نکرده، انجیل تغییر نکرده، اما متناسب با زمینه‌اش است.

بنابراین، پولس به یک روش برای کنیسه‌ها موعظه می‌کند. او از کتاب مقدس نقل قول می‌کند و به روش دیگر برای کشاورزان.

آنچه او می‌گوید برگرفته از کتاب مقدس است، اما حتی نقل قولی از کتاب مقدس دارد، اما آنها آن را نمی‌دانند. او آن را به عنوان چنین چیزی معرفی نمی‌کند. پولس برای کشاورزان در مورد خدایی که به ما باران و فصول پربار می‌دهد، موعظه می‌کند.

او در فصل ۱۷ اعمال رسولان با فیلسوفان و رهبران شهری که تحصیلات فلسفی دارند، به شیوه‌ای صحبت می‌کند که در متن خودشان قابل فهم باشد. اما پیام اصلی در سراسر کتاب اعمال رسولان باقی می‌ماند. عیسی مرد و دوباره زنده شد.

و وقتی با غیرموحدین صحبت می‌کنید، درباره خدای یگانه حقیقی نیز صحبت می‌کنید. حالا، چگونه توجه مردم را جلب کنیم؟ ما باید خلافتانه و به ویژه استراتژیک فکر کنیم. ما باید به گشایش‌های فرهنگ خود فکر کنیم.

ما باید با توجه به شرایط، شرایط را در نظر بگیریم. باید فرهنگ محلی را در نظر بگیریم. و این کاری است که پولس در اعمال رسولان ۱۵:۲۰ انجام داد. یسوعیان این کار را زمانی انجام دادند که ابتدا انجیل را در چین به اشتراک می‌گذاشتند، اما سپس توسط واتیکان آن دوره تعطیل شد زیرا برخی دیگر از یسوعیان شکایت داشتند.

در کشور خودمان هم کمی سیاست در جریان بود. و به همین دلیل، شهادت یسوعیان در چین برای نسل‌های متمادی متوقف شد. پولس به ندرت فرصتی را برای صحبت در مورد مسیح از دست می‌داد.

او سعی می‌کرد مطالب را به شیوه‌های مرتبط با متن بیان کند، اما به ندرت فرصتی را برای صحبت در مورد مسیح از دست می‌داد. او فقط به طور خلاصه انجیل را معرفی می‌کرد، جایی که به سرعت از آنجا رانده می‌شد. گاهی اوقات این اتفاق می‌افتاد، به عنوان مثال، با ماموریت داخلی چین، اما او هر جا که می‌توانست بیشتر می‌ماند.

ماه در قرن‌تس و دو سال و نیم در افسس. او با مردم و فرهنگ آنجا آشنا شد ۱۸.

مطالعات نشان داده‌اند، حداقل در ایالات متحده، که یک کلیسا واقعاً زمانی شکوفا می‌شود که یک کشیش حداقل برای چند سال، به خصوص پنج سال یا بیشتر، بخشی از جامعه باشد، زیرا کشیش، جامعه را می‌شناسد، جامعه نیز کشیش را می‌شناسد و غیره. حال، پولس اغلب رهبرانی را در میان جماعت‌های محلی پرورش می‌داد، بنابراین آنها از قبل جامعه را می‌شناختند. اما داشتن مدتی در جامعه، ثبات بیشتری را در صورت امکان فراهم می‌کند.

باز هم، عطایا و دعوت‌های مختلفی وجود دارد. کنیسه‌ها. از قبل اعتقاد به خدای واحد وجود داشت. بنابراین از نظر استراتژیک، آنها از قبل با مردم در کنیسه‌ها ارتباط داشتند.

کنیسه‌ها همچنین از کتاب مقدس استفاده می‌کردند. اگر می‌خواهید با غیریهودیان ارتباط برقرار کنید، خب غیریهودیانی که به خدای واحد حقیقی اعتقاد داشتند، به احتمال زیاد در کنیسه‌ها پرسه می‌زدند، یا حتی گاهی اوقات اگر به خدای واحد بزرگترین خدا اعتقاد داشتند، در کنیسه‌ها پرسه می‌زدند. همچنین انجمن‌های گفتگوی عمومی وجود داشت.

برای مثال، در خیابان، اعمال رسولان ۱۴:۹، به نظر می‌رسد که پولس در خیابان موعظه می‌کند. این کار در آن زمان مجاز بود. این به عنوان کاری که می‌توانستید انجام دهید، درک می‌شد، بنابراین این یک انجمن فرهنگی بود که برای این کار در دسترس بود.

مسیحیان تحصیل کرده بیشتر از این روش استفاده می‌کردند. می‌بینید که هم تحصیل کرده‌ها و هم بی‌تحصیلان گاهی اوقات نشانه‌ها و عجایب توجه را به انجیل جلب می‌کردند. این را در مورد پطرس هم داریم، او یک ماهیگیر است که ممکن است تحصیلاتی داشته باشد، اما مطمئناً به سطح پولس نبوده است.

و شما این را در مورد پولس می‌بینید. آپولوس تحصیل کرده است. شما هیچ نشانه و معجزه‌ای از او ثبت نشده است، درست همانطور که در مورد یحیی تعمید دهنده ثبت نشده است.

اما با این وجود، آپولوس از نظر فکری به خوبی آموزش دیده است. بنابراین او، استیفان و پولس در این محیط‌های بحث عمومی ظاهر می‌شوند، جایی که می‌توانند از این طریق توجه مردم را جلب کنند. انجمن‌های خاصی برای ارتباط وجود داشت.

پولس این کار را با فیلسوفان انجام می‌دهد. او با فیلسوفانی استدلال می‌کند که دوست دارند دور هم بایستند و با یکدیگر درباره مفاهیم جدید صحبت کنند. بنابراین پولس این کار را در اعمال رسولان ۱۷:۱۸ انجام می‌دهد. سپس او را به مجمع آریوپاگوس، شورای شهر، شاید حدود صد نفر، می‌آورند و او فرصتی دارد تا استدلال خود را در آنجا ارائه دهد.

در اعمال رسولان ۱۹:۹، پولس مکانی را برای سخنرانی‌ها در مدرسه تیرانوس تعیین می‌کند. ظاهراً چیزی شبیه به یک مدرسه فلسفی به نظر می‌رسد. در زمان پولس، وقتی افراد خارجی به مسیحیت نگاه می‌کردند، معمولاً آن را به عنوان یک دین در نظر نمی‌گرفتند زیرا فرقه‌ای نداشت.

ببخشید. فداکاری‌ای در کار نبود. در عوض، سخنرانی، گفتگو و غیره داشتند.

خب، پولس می‌گوید، خب، مردم از بیرون، این را به عنوان یک مکتب فلسفی می‌بینند. بعضی‌ها کنیسه را هم همین‌طور می‌دیدند. پولس می‌گوید، خب، آنها ما را این‌طور می‌بینند.

ما می‌توانیم از این به نفع خودمان استفاده کنیم. و بنابراین، او به این روش تعلیم می‌دهد. او همچنین از شبکه‌های ارتباطی برای انتشار انجیل استفاده می‌کند، و دیگران نیز از شبکه‌های ارتباطی برای انتشار انجیل استفاده می‌کنند.

و در جلسه بعد بیشتر در این مورد صحبت خواهیم کرد.

من دکتر کریگ کینر هستم در حال تدریس در مورد کتاب اعمال رسولان. این جلسه ۵، معجزات و بشارت است.